

مسائل ایران

سال اول

شماره ۱۲

هر ماه ۱۳۴۲

از : ابراهیم خواجه نوری

«قزاقی قورما» باید به انقلاب بسفید و طرح شش ماده شاهنشاه گمک کنند

درباره انقلاب سفید ، و طرح شش ماده ای مشهور شاه ، تعبیرات مفصل و مختلفی تاکنون بیان شده . عریك ازداوطلبان ، از «ته قلب» یا «ازتك زبان» بطریقی موافقت خود را اعلام نمودند . بد نیست تعبیر لاله آقای مارا هم بشنوید ، تا اگر موافقت ، از دل و جان موافق شوید . و اگر مخالفید ، با چشم باز نتایج مخالفت خود را به بینید . فقط خواهش منم خوب دقت فرمائید ، چون موضوع ساده نیست و بنده خود هم مطمئن نیستم مطالب مرشدان را خوب فهمیده باشم .

بهر حال ، لاله میگفت ، اولاً میدانید که سیاست خوب یعنی دوران دیشی عادلانه . و ثانیاً میدانید که سر نوشت همسایگان ، خواه ناخواه ، در خوب و بد یکدیگر تأثیر دارد ، خاصه اینکه همسایگان ملل مختلف باشند ، و بخصوص اینکه یکی از همسایگان مملکت عظیمی مثل دول متحده جماهیر شوروی باشد . این درست - خوب ، پس اگر سر نوشت همسایگان در یکدیگر تأثیر دارد ، سیاستمداری خوب ایجاب میکند که اولاً انسان چهار چشمی متوجه مسیر تمام تحولات همسایگان باشد . و ثانیاً مهم اینست که بتواند کشور خود را در مدار سیر دهد که با مدار آینده آن تحولات سازگار شود . گمان نمیکنم این مطلب مورد تردید کسی باشد ، چون هر عاقلی میدانند که «قانون طبیعی تحول» مثل تانک بسیار عظیم شکست ناپذیری پیش میرود ، و هر مانعی در مسیرش قرار گیرد ، آنرا مثل خاشاک خشک خرد و خمیر میسازد و از روی آن میگذرد . حالاکه از ذکر این مقدمه معترضه ولی ضروری گذشتیم ، اجازه دهید از سردیوار همسایه نظری بخانه این دوست آشتی کرده بیندازیم و به بینیم دختر فنانش را که ، طبق افسانه های شرقی ، مدتها در پس پرده نگهداشته بود ، حالاکه بعرضه رسیده چه

صورتی دارد - قصدم اینست که بفهمیم ایدئولوژی کمونیسم، و رویه اعمال آن، امروز چه فرقی با سابق کرده، و نتیجه این تفاوت برای ما که همسایه دوست و بزرگ آن هستیم چیست؟ و در آتی چه خواهد بود؟

آنچه فوراً بچشم میخورد اینست که بعد از جنگ دوم وفوت استالین - اگر هم در اصل ایدئولوژی کمونیسم تغییری حاصل نشده باشد - در رویه اعمال آن تفاوت فاحشی پیداشده. باین معنا که تا وقتی روسیه تنها دولت کمونیسم بود، و خود را در این دنیای بزرگ یک و تنها محصور از مخالفان سرسخت و مقتدر میدید، دائم نگران و بیمناک بود که مبادا روزی این دول زورمند سرمایه دار، دست بدست هم بدهند و سقف وستون این بهشت تازه ساز زمین را واژگون نمایند. پس بنا بر این بکراه بیشتر بنظرشان نمیرسد، و آن این بود که، در داخل، از گوش و گلوی خود بزنند و مثل اسیران شب و روز کار کنند، تا هر قدر زود تر ممکن است قوی شوند - در خارج هم میکوشیدند هر چه بیشتر آتش جنگ طبقاتی را در ممالک دیگر دامن بزنند، تا با این نوع جدید و تفرقه بینداز و حکومت کن، دست و بال واضعین این حیل (یعنی انگلوساکسون ها) راهم جا بند نمایند؛ چون طبیعی است هر جا مردم با طبقه حاکمه در جنگ و از آنها متنفر باشند تضعیف دولت و ملت حتمی است، و این همان نتیجه است که استالین میخواست.

ولی بعد از جنگ، «آزار حقارت» و بیم منطقی، که هر آدم تنها را در مقابل دشمنان قوی فرا میگیرد، بتدریج از بین رفت: در ۱۹۴۵ قریب یک سوم اروپا متمایل به کمونیسم شد. و در حوالی ۱۹۵۰ یک ثلث جمعیت دنیا در تحت این لوادآمد (خود چین به تنهایی بیش از ۶۰ میلیون جمعیت داشت)، چند سال بعد هم روسها علاوه بر پیشرفتهای سریع در بمب هیدروژنی، اسپوتنیک خود را زودتر از امریکا به فضا فرستادند. خلاصه هر طور بود خود را از بیم تنهایی و حقارت رها نیدند، و دنیای خود را هم پایه وهم وزن و برابر دنیای سرمایه داری معرفی کردند. در یک چنین حالتی البته تدابیر و احتیاطات ایام تنهایی و حقارت بکار نمی آید و ضرورتی هم ندارد. بلکه بکس (چنانکه خود خروشچف هم گفت) من بعد باید ایدئولوژی خود را با نرمش و سازش در بقیه دنیا رسوخ دهند - چون جدا و قلباً کمونیست های دو آتشه معتقدند باینکه در دول سرمایه داری تضادها و تعارض هائی وجود دارد، که مثل کرم درون میوه، آنها را میخورد، و منهدم میسازد، و بنا بر این دیگر محتاج جنگ گرم نیست. پس بنا بر این مهم اینست از این جنگ اتمی که حتماً فاتح را هم خرد و خمیر میکند، احتراز شود - و روی همین فرضیه است که بنده مکرر مدتها قبل از این توافقها نوشته ام روسها در برابر اسلحجویی صادقند.

خوب، در یک چنین وضعی تکلیف منطقی بلوک مخالف چیست؟ چون دول

دموکراسی (یا بقول کمونیست های چین امپریالیست ها) هم بخوبی میدانند که این «توازن و تعادل وحشت» دائمی نمیتواند بماند. اینها هم خوب میدانند که اگر جنگ اتمی درگیرد غالب و مغلوب و بیطرف همه خاکستر خواهند شد. اینها هم خوب میفهمند که تمام این سازش ها، و این همزیستی مسالمت آمیز - گرچه بلاي جنگ را ممکن است دور کنند، ولی - رسوخ ایدئولوژی مخالف را جلوگیری نمیکنند بلکه بعکس به آنها فرصت میدهد تا بتوانند با فراغ بال هر جا میوه کرم خورده یافتند بایک تلنگر ساقش نمایند ..

پس برای سیاستمداران دوران دیش يك راه بیشتر باقی نمی ماند. و آن اینست که بهر وسیله ممکن است بکوشند تا از کرم خوردگی درون میوه دموکراسی های غربی جلوگیری بعمل آورند: یعنی تضاد ها و تعارض های اجتماعی را کم کنند - جنبش ها و نهضت هایی که نتیجه اش ایجاد جوامع مترقی و مرفه است بوجود آورند - از نارضائى ملت ها بکاهند - تبعیضات مالی و شفلی را در داخل کشورها از بین ببرند - رژیم ارباب و رعیتی سابق را تعدیل کنند - وسائل کار مشروع و مشوق برای همه فراهم سازند، و هر چه بیشتر ممکن است طبقات مختلف (بخصوص طبقات مردم و هیئت حاکمه) را با هم سازگار ساخته آشتی بدهند، تا این قبیل کرم های درون دموکراسی میوه جامعه را فاسد و ضایع ننموده و مستعد تلنگر ایدئولوژی کمونیسم نسازد.

مرشد ما میگفت من از قرائن و اوضاع و احوال اینطور استنباط میکنم که مبنای اصلی این طرح های ششگانه يك چنین دوراندیشی سیاسی است و بهمین جهت عقلای واقعی قوم ما باید با عمل منقول و آن کمک کنند.

در این موضوع مهم حیاتی گفتنی زیاد است که برای رعایت اختصار باید بوقت دیگر بگذاریم و بگذریم. *م انسانی و مطالعات فرهنگی*

پرتال جامع علوم انسانی